

مرور

در شناخت سیاست

● در کتاب «تحلیل سیاست: پرسش از بازنمایی‌ها» اثر کارول باکی که به‌تازگی با ترجمه حمیدرضا واشقانی‌فراهانی از سوی نشر همشهری منتشر شده، رهیافت پرسش از بازنمایی‌ها معرفی می‌شود که در تحلیل سیاست هیچ چیز را بدیهی نمی‌انگارد. موضوع کاوش این رهیافت و این کتاب خود ایده سیاست‌گذاری است. نفس ادعای سیاست‌گذاری متناسب با دریافتی خاص از نقش دولت است که نویسنده قصد دارد در آن مذاقه کند.
سیاست بعدی فرهنگی نیز دارد. سیاست در بستری تاریخی، ملی و بین‌المللی شکل می‌گیرد و به همین اعتبار بی‌راه نیست که به سیاست در معنایی انسان‌شناختی و به‌مثابه محصولی فرهنگی نیز ببیندشیم. این شکل از مواجهه با سیاست یعنی پرسش از منابع و چگونگی عملکرد سیاست - بخشی از نیروهای بزرگ‌تر است؛ فهم چگونگی واقع‌شدن سیاست و تبعاتش برای آنان که مورد حکم‌فرمایی قرار می‌گیرند. هدف از پرسش درباره چگونگی واقع‌شدن سیاست فهم این است که «ظهور «نظم» تداوم می‌یابد و ما چطور با و تحت انقیاد قواعد زندگی می‌کنیم. بنابراین پرداختن به سیاست عمومی و نحوه حکم‌فرمایی در معنای موسّع- نه‌تنها شامل قوانین و قانون‌گذاری می‌شود بلکه از آن فراتر فهمی جامع از اداره اجتماعی و نقش متخصصان و کارشناسان را نیز در بر می‌گیرد. رهیافت و مبصصان کارشناسانه به تحلیل سیاست بهترین توصیف برای رویکرد این کتاب است.
اینکه معنای عنوان چیست، در خلال فصل‌های یک و دو روشن می‌شود. به بیان ساده، هدف کاوشی عمیق‌تر از حد مرسوم در معنای سیاست‌ها و معناسازی‌هایی است که بخشی از فرمول‌بندی سیاست‌ها هستند. روش‌شناسی معرفی‌شده در این کتاب که «پرسش از بازنمایی‌ها» نام دارد، نویسنده پیش‌تر در کتابی دیگر شرح داده است. هدف مشخص نویسنده در آن کتاب این بود که چگونه چنین روشی می‌تواند برای نظریه‌پردازان کمیونیت درکی از شیوه‌های فهم نابرابری علیه زنان در سیاست‌های مداخله‌ای غربی و پیامدهای آن فراهم آورد. کتاب پیش‌رو برای استفاده آسان طراحی شده است. فصل یکم، قدم‌های این رهیافت را به‌صورت مستقیم و به سبک راهنماهای کام‌به‌کام برمی‌شورد، با این امید که دانشجویان اگر بخواهند، بتوانند به شیوای مناسب این روش را بر کار بندند. فصل دوم زمینه‌های نظری مفاهیم کلیدی این رهیافت را فراهم می‌کند. فصل‌های سوم و چهارم این رهیافت را به شکلی کاملاً‌به‌کام به کار می‌گیرند. درحالی‌که فصل‌های پنجم تا دهم شکلی متقاطع‌تر از تحلیل را بسط می‌دهند. فصل پنجم شیوه‌هایی که نظریه‌ها و سیاست‌های عدالت کفبری مسئله جرم را بازنمایی می‌کنند، بررسی می‌کند. در فصل ششم با اهمیت تأمل درباره معنای بارشده در مدل‌ول کلی «سیاست» در سیاست‌های مربوط به سلامت مواجه می‌شویم؛ همچنین شیوه‌های مختلف درک مفهوم پیشگیری بررسی می‌شود. فصل هفتم اشکال حکمرانی و حکم‌روایی‌هایی که حوزه‌های سیاست مربوط به میزان و ماهیت جمعیت را درمی‌نوردند و معیاری‌های شهروندی به بحث گذاشته می‌شود. در فصل هشتم بر روش‌هایی تمرکز می‌شود که قوانین ضدتبعیض برابری را به‌مثابه برابری رسمی برمی‌سازند و مستلزم «فناز برابر» با آنهایی هستند که «مشابه» پنداشته می‌شوند. در فصل نهم چند مورد از بحث‌های جاری درباره آموزش و سیاست آموزشی بررسی می‌شود. در فصل دهم تمرکز نویسنده بر رابطه میان قدرت و دانش و نشان‌دادن این موضوع است که در چار دومی مفهومی برنماقت است. واژگانی هم که در متن با قلم درشت آمده‌اند در واژه‌نامه تشریح شده‌اند. این کتاب استدلالی اساسی و انسجام‌بخش دارد و رهیافت «پرسش از بازنمایی‌ها» را به تحلیل سیاست، در مقابل خویش‌بینی افراطی پارادایم «حل مسئله» (هم در آموزش و هم در سیاست‌گذاری عمومی) پیش می‌نهد. استدلال مربوط به این نکته در مقدمه طرح می‌شود و به عنوان موضوعی در پس‌زمینه هر فصل (تا فصل دهم که به‌طورکامل درباره آن بحث می‌شود) ادامه می‌یابد. به‌طور خلاصه پیام کتاب این است: برای برنهادن ابعدای جدید در تفکر درباره چگونگی واقع‌شدن حکم‌فرمایی، پرسش نقطه‌کانونی تحلیل سیاست از حل «مشکل‌های سیاست» به پرسش از «مشکل» مسئله» (یعنی واکاوی شیوه‌هایی که پیشنهادهای تغییر «مشکل مسئله» را بازنمایی می‌کنند) ضرورت دارد. مترجم در مقدمه کوتاهی که نوشته وویگرد اصلی کتاب و تفاوت آن با دیگر پارادایم‌های رایج در تحلیل سیاست را روشن کرده و نکته نهایی مدنظر نویسنده را شرح می‌دهد: «نکته‌ای که باکی در انتهای کتاب بر آن دست می‌گذارد، حق بر مسئله است. تأکید بر این حق، تلنگری است هم بر صاحبان و حاملان دانشگاهی و غیردانشگاهی دانش‌های رسمی که هنوز با قدرتمندان، حق فرودست‌سازندگان را در اظهار نظر و اثرگذاری در سیاست‌های عمومی نادیده می‌گیرند و تنها آتجا حرف از فرودستان می‌زنند که با لازم است برای توجیه فقر و تبعیض و نابرابری و اثرات سیاست‌های خود، ایشان را عاملان تیره‌بختی خودشان معرفی کنند، یا لازم شود به نام منافع مردم، کام خود و دیگر درداست و قدرتمندان را برآورند.»

تحلیل سیاست: پرسش از بازنمایی‌ها
کارول باکی
ترجمه: حمیدرضا واشقانی‌فراهانی
ناشر: همشهری



یوسف اسحاق‌پور متفکر، نویسنده، منتقد و جستار‌نویس فرانسوی ایرانی‌تبار بهره‌رم اینکه در فرانسه بسیار پرکار بود اما در فضای فکری ایران حضور چندان پربهاوویی نداشت و کمتر شناخته‌شده بود و فقط در یکی، دو دهه گذشته که برخی از آثار او به فارسی ترجمه شد، خوانندگان ایرانی این یخت را یافتند تا با آثار ارزشمندی از او همچون «بر مزار صادق هدایت»، «مینیاور ایرانی» و «سرگذشت فکری شاهرخ مسکوب» آشنا شوند. اسحاق‌پور شنبه هفته گذشته در ۸۱سالگی در پی بیماری‌ای چندین‌ساله در منزلش در پاریس درگذشت. او متولد ۱۳۱۸ در ایران بود. در ۱۸سالگی برای تحصیل در رشته سینما به فرانسه رفت. فیلم‌برداری را در مدرسه لویی لومیر و کارگردانی و مونتاژ را در مؤسسه مطالعات عالی سینمایی آموخت. پس از آشنایی با ژان متری، منتقد مشهور فیلم، با حوزه رهنر سینما آشنا شد. در سال‌های پایانی تحصیل به فلسفه و اندیشه انتقادی چپ گرایش پیدا کرد. فلسفه را در سوربن و جامعه‌شناسی ادبیات و هنر را در مدرسه عملی مطالعات عالی پاریس آموخت. به شاگردی لوسین گلدمن، متفکر برجسته مارکسیست، درآمد و به تشویق او به تحقیق در آثار گورگ لوکاج، والتر بنیامین و تئودور آدورن پرداخت. به برجسته‌ترین شاگرد گلدمن تبدیل شد و پس از مرگ گلدمن به‌عنوان وارث و نماینده فکری او در فضای فرهنگی فرانسه شناخته می‌شد و صاحب کرسی گلدمن در دانشگاه شد. اسحاق‌پور با درجه استادی تاریخ هنر و تاریخ سینما تا سال‌های پایانی عمر به تدریس در دانشگاه کتاب منتشر شده که عمدتا جستارهایی در حوزه‌های سینما، نقاشی، فلسفه و ادبیات‌اند. با وجود تنوع زیاد در آثار اسحاق‌پور شاید بتوان دغدغه و محور اصلی آثار او را به‌صورت کلی «تحلیل تصویر» دانست. تک‌نگاری‌هایی نیز درباره متفکران و نویسندگانی مانند ایلاس کانتی، تئودور آدورنو، پل نیراز و کارل مارکس از او به جا مانده است. مهم‌ترین اثر او کتابی است با عنوان «اورسون ولز، سینماگر»، در دو هزار صفحه و سه مجلد که حاصل ۳۰ سال تحقیق او درباره سینمای ولژ است. اسحاق‌پور در کنار مقالات و جستارهای نظری و زیباشناختی در حوزه فیلم، تک‌نگاری‌هایی نیز درباره سینماگرانی مانند ژان لوک گدار، لوکینو ویسکونتی، یاسوجیرو او ساتا جیت رای و نقاشانی همچون نیکولا پوسن، مارسل دوشان، گوستاو کوبره، ژرژ سورا و اودارد هابر خوانده‌اند، او در سال‌های پایانی عمر بیشتر بر عکاسی متمرکز شده بود، عکاسی می‌کرد و چند کتاب نیز درباره عکاسی به نگارش درآورد.

از تک‌نگاری‌های اسحاق‌پور درباره نویسندگان و هنرمندان ایرانی می‌توان به آثاری درباره صادق هدایت، شاهرخ مسکوب، عباس کیارستمی و شهره فیض جو اشاره کرد. از میان آثار پرشمار او فقط چند کتاب به فارسی ترجمه شده است. باقر پرهام، کتاب «سینما، گزارشی برای درک، جستاری برای تفکر» را در سال ۱۳۸۲ و کتاب مهم «بر مزار صادق هدایت» را از او در سال ۱۳۸۵ به فارسی ترجمه کرد. این کتاب تفسیری نو از «بوف کور» هدایت است و فرهنگ و جامعه ایران را روی کاغذ می‌گذراند، اما در دیگر آثار ترجمه‌شده او در ایران می‌توان به این عناوین اشاره کرد: «مارکس هنگام فروریز کمونیسم: زوال سیاست و روشنفکر» با ترجمه ویدا حاجبی‌تبریزی، «کیارستمی؛ پشت و روی واقعیت»، «آزوا، فرهنگ‌های ناپایداری» و «حداصل جیت رای: شرق و غرب»، هر سه با ترجمه حمیدرضا شیبخی، «باستان‌شناسی سینما و خاطره قرن»، با دو ترجمه از مازیار اسلاهی و مریم عرفان، «موراندی؛ نور و خاطره» با ترجمه مریم موسوی.

مواجهه با غرب

آن‌گونه که اسحاق‌پور در مقدمه کتاب «مارکس هنگام فروریزی کمونیسم: زوال سیاست و روشنفکر» (ترجمه ویدا حاجبی‌تبریزی، نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۵) می‌گوید آشنایی او با سیاست به دوران جنگ استقلال در الجزیره بازمی‌گردد که برخی از هم‌کلاسی‌هایش به شرکت در جنگ فراخوانده شدند و تلاش آنها برای برپیز از شرکت در جنگ و درگیری و رودرویی با مسائل سیاسی زمینه‌ای شد برای دستیابی او به آگاهی سیاسی. در آن وضعیت جنگ و بحران سیاسی بود که کتاب پل نیراز با نام «عدن عربی» با مقدمه‌ای از سارتر انتشار یافت و اسحاق‌پور را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این کتاب از دو جنبه برای او اهمیت داشت. اهمیت اصلی در این بود که از دیدگاهی انتقادی از درون جامعه غرب به مسائل غرب پرداخته بود. افزون بر این مقدمه‌ای بود برای شناخت اندیشه مارکس. با خواندن این کتاب بود که خودبه‌خود به خواندن آثار مارکس تمایل یافت. درواقع نگاه انتقادی پل نیراز در کتاب «عدن عربی»، سنله چگونگی نگاه به غرب را برای اسحاق‌پور روشن کرد؛ چراکه او نیز، مانند بسیاری از معاصران غیرغربی و همسئالانش، غرب را بیش از حد قدرتمند می‌دید و به گفته خودش «مروعب غرب» بود. در آن زمان، در واقعیت امر نیز، غرب بسیار قدرتمندتر از امروز بود. اما در بی جنگ‌های آزادی‌بخش در کشورهای مستعمره و شورش‌های دهه ۱۹۶۰ در کشورهای اروپایی، نگاه به غرب از جانب غیرغربی‌ها به نگاهی تحقیرآمیز و تبخترآمیز تبدیل شد. او این هر دو نحوه نگاه به غرب را، «نگاهی ناشی از عقده و به دور از واقعیت» می‌داند. باری اسحاق‌پور می‌گوید: «با اندیشه سیاسی، و آموختن از اندیشه تاریخی مارکس قادر شد نسبت به مسائل جامعه غرب شناختی واقعی‌تر پیدا کند. ازاین‌رو توانست مناسبات در درون کشورهای غربی و نیز میان کشورهای غربی و غیرغربی را مناسباتی تاریخی ببیند یا از نگاه عقده‌ای به این روابط بربیزد». آنچه از خود مارکس آموخت این بود که برداشت‌ها و تحلیل‌های او را مانند حل‌المسائل در نظر نگیرد بلکه اندیشه او مانند

اندیشه

به یاد یوسف اسحاق‌پور، نویسنده و متفکر چپ‌گرای ایرانی – فرانسوی که هفته پیش در پاریس در گذشت

نوشتن در برهوت



اندیشه هر اندیشمند بزرگ دیگر، وسیله‌ای بداند برای تأمل و اندیشیدن.

اسحاق‌پور پس از پایان تحصیلات، به خاطر شرایط سیاسی حاکم بر ایران و نیز نگاه انتقادی به آن شرایط، دیگر به ایران بازنگشت؛ گرچه به عضویت هیچ تشکیلات سیاسی نیز درنیامد. در آن زمان حزب توده تنها تشکیلات سیاسی خارج از کشور بود. دوست قدیمی او، پرویز نعمان که عضو حزب توده بود، تمایل داشت او را هم به عضویت آن حزب درآورد؛ ازاین‌رو یک بار هم دیداری میان او و چند عضو سرشناس حزب در پاریس تدارک می‌بیند. خود اسحاق‌پور درباره این دیدار این‌گونه می‌گوید: «در آن دیدار با شگفتی متوجه شدم که آن اعضای سرشناس جز چند مقاله در روزنامه حزب کمونیست چیز دیگری نخوانده‌اند، حتی «چه باید کرد؟» «لنین را. در واقع متوجه شدم از آنچه مبلغ آن هستند، اطلاع چندان ندارند. درحالی‌که من که مدعی فعالیت سیاسی نبودم «سرمایه» مارکس را خوانده بودم. آن دیدار باعث شد از آن پس همواره با نوعی فاصله به عنوان یابنده نگاه کنم. البته فعالان سیاسی هم «کتاب‌خوانند دائمی» مرا شگوه می‌کردند. در آن دوره بود که به فکر تهیه فیلم‌نامه‌ای اقدام که درباره باکوین و رابطه او با مارکس بود. باکوین که آدم بسیار جذابی بود و پر تحرک، در پی راه‌اندازی انقلاب و رفت‌وآمدهایش به این شهر و آن شهر، مرتب با مارکس روبه‌رو می‌شد که درست برخلاف او، به کشورهای صنعتی و سرمایه‌داری اروپایی اختصاص داشت، اما در

خارج از ایران، دیگر شرایط و امکان ساختن فیلم برای او فراهم نبود، در نتیجه به تأمل درباره سینما پرداخت و از این رهگذر به اندیشیدن درباره تاریخ، فلسفه و هنر کشیده شد که به نوشتن چند کتاب در این زمینه‌ها انجامید.

اسحاق‌پور جستار «مارکس

هنگام فروریز کمونیسم» را زمانی

نوشته که اتحاد جماهیر شوروی در حال فروپاشی بود و در مقدمه کتاب آن این‌گونه‌نویسید: «باکونین که در آن دوره بود که به فکر تهیه فیلم‌نامه‌ای اقدام کرد، دربار باکوین و رابطه او با مارکس بود. باکوین که آدم بسیار جذابی بود و پر تحرک، در پی راه‌اندازی انقلاب و رفت‌وآمدهایش به این شهر و آن شهر، مرتب با مارکس روبه‌رو می‌شد که درست برخلاف او، به کشورهای صنعتی و سرمایه‌داری اروپایی اختصاص داشت، اما در

افز فرهنگ پدیدار

اسحاق‌پور در اکثر آثار خود نگاهی میان‌رشته‌ای داشت، از رهگذر بررسی و تفسیر آثار هنری به فلسفه می‌پرداخت، از آنجا به جامعه و سیاست نقب می‌زد و در انتها به اضطراب لحظه حال می‌رسید؛ همان‌گونه که در مقاله درخشان «ژان لوک گدار، سینماگر زندگی مدرن» با کمک از ایده گرامشی می‌گوید: «همن حال به‌مثابه تاریخ احتمالا همان چیزی بود که آن رنه قصد داشت در فیلم‌های اولیه‌اش به آن نائل شود. مانند بسیاری از چپ‌های سیاسی، لحظه تعیین‌کننده برای رنه جنگ داخلی اسپانیا، نازیسم، هیروشیما و جنگ‌های استعماری بوده است… تاریخ‌هایی که معضای مردم انتظارش را وا ندهاده است. تاریخ‌هایی که عواض سوگواری بی‌پایان را به راه انداخته بود. تاریخ به‌مثابه کاتالوگ دیداری‌ها،

زندگی

سال نوزدهم • شماره ۴۱۲۵ • زندگ

دیدگاه

به‌سوی تاریخ‌نگاری نو

● انتشار کتاب‌هایی درباره زنان در دوره‌های تاریخی به ویژه در عصر مشروطه و مورد توجه قرارگرفتن آنها حاکی از آن است که نیاز به بررسی مجدد بعضی رویدادهای تاریخی با نگاهی نو و‌گاه با تکیه بر اسناد نو وجود دارد. خبرگزاری اپنا برای نگاهی به وضعیت تاریخ‌نگاری زنان در ادوار تاریخ به ویژه دوره معاصر با منصوره اتحادیه، مورخ و استاد دانشگاه، گفت‌وگو کرده که در ادامه گزیده‌ای از آن را می‌خوانید:

ن باید همه مشروطه را در زنان مطرح یا چهره‌ها محدود کرد، بلکه باید به سایر زنان جامعه آن روز نیز نگاه کرد تا شاید از میان منابع در دسترس بتوان چهره‌های بیشتری را شناسایی کرد. بعد از مشروطه تا قبل از دوره کشف حجاب زنان دوره قابل تأملی را می‌گذرانند که نیاز به بررسی و پژوهش دارد، زیرا در این زمان زنان فعالیت‌های بیشتری در سطح جامعه دارند، قدری سطح فکرشان عوض می‌شود، یک عده به مدرسه می‌روند و بخش دیگری از زنان با فعالیت‌های دیگری وارد جامعه می‌شوند… اما در این میان توجه فقط بر فعالیت‌های سیاسی زنان است و آن هم فقط در یک برهه مشخص و فراتر از آن نمی‌رود. تاری‌ها یک رساله دکترا برآیم فرستادند در همان محدوده زمانی بدون اینکه حرف تازه‌ای داشته باشد. حرف این است که اگر سؤال جدیدی برای سیراغ این دوره برویم که در غیر این صورت بحث و نظره‌های تکراری نیازی به طرح مجدد ندارد. تاریخ‌نگاران و پژوهشگران ما کمتر سراغ تاریخ‌نگاری نو می‌روند، شیوه تاریخ‌نگاری که حرف‌ها و بحث‌های بسیار جدیدی را طرح می‌کند، برای نمونه امروز در غرب با تاریخ‌نگاری جدید مطرح می‌کنند که اگر صحبت از زنان است، منظور کدام زنان است؟ زن روستایی، زن اقلیت‌های مذهبی، زن پیر یا جوان و…؟ آنها برای بررسی وضعیت زنان در تاریخ سراغ تفکیک زنان می‌روند. باید ابتدا با روش‌های جدید تاریخ‌نگاری آشنا باشیم و کتاب‌های جدید را بخوانیم در کنار آن مقالات جدید هم بسیار مهم هستند. به‌دست‌آوردن مقالات هم نیاز به دسترسی به منابع دارد که منابع دیجیتال به‌شمار می‌آیند. در اینجا مسئله ترجمه هم مهم است. امروز از برخی پژوهش‌ها مطلع می‌شویم که درباره باغ‌ها، کوچه‌ها، محلات و مسائل سازمان‌های این مدرنیسم ریشه‌های فکری آن در مقاله پایان گفت‌وگو توضیح داده شده است. کتاب «مینیاور ایرانی، رنگ‌های زینت: و باغ»، از دیگر نمونه‌های نگرش نظری و تاریخی اسحاق‌پور در مواجهه با پدیده‌های هنری است. این کتاب رساله‌ای فشرده اما فلسفی در باب مینیاور و تلاش‌های است برای خوانش هم‌زمان تاریخی، زیبایی‌شناختی و پدیدارشناختی مینیاور و تبیین تمایزها و قرابت‌های آن با فرم نقاشی غربی و مینیاورهای چینی و عربی. اسحاق‌پور در این کتاب نشان می‌دهد پدیده‌های مثل مینیاور که مدت‌زمان مدیدی نادانگفته‌اند مفاهیمی ایدئولوژیک مانند «هنر بومی» (برای کوئیدن هنر غربی و روشنفکری) یا دلالت‌های بازاری و هنر اکزوتیک بوده، می‌توان با کمک نظریه به شیوه‌ای نو مفهوم‌پردازی کرد و این کتاب را از انبوه پژوهش‌های موجود درباره سینما و ایرانی متمایز می‌کند. همین نگاه انتقادی به تاریخ مینیاور و خود اسحاق‌پور تصریح می‌کند که کتاب قصد ندارد به موازات انبوه معناسازی‌ها حول مینیاور و معنوی‌کردن آن معناسازی جدیدی کند؛ بلکه به بهانه مینیاور، تاریخ و سیاست را برای ما احضار می‌کند.

دردداشتن

اسحاق‌پور با اینکه هیچ‌گاه به ایران بازنگشت و همه آثار خود را به فرانسوی نوشت و به زبان فارسی نیز چندان مسلط نبود، اما یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش فرهنگ و تفکر در ایران بود و با نویسندگان ایرانی مقیم فرانسه مثل شاهرخ مسکوب و داریوش شایگان معاشرت داشت. مسکوب در خاطراتی که حسن کامشاد آنها را در کتاب «حذیبت نفس» جمع کرده، دوستی با اسحاق‌پور را نعمتی بزرگ می‌داند و می‌گوید: «در بین ایرانی‌های اینجاکسی را مثل او نمی‌شناسیم؛ از نظر باریک‌شدن در فرهنگ غرب و شناخت کن، از فلسفه تا هنر و سینما و ادبیات و…». مسکوب در خاطرات خود در «روزها در راه» می‌نویسد: «توجه دوستانه و مهربانی توأم با مراقبت ما بی‌تظاهر و با شاکر اسحاق‌پور من را به یاد مرتضی‌کیوان می‌اندازد.» او معتقد بود آنچه در کیوان ذاتی و به‌کمال بود، در اسحاق‌پور به‌وسیله آگاهی و فرهنگ پرورده شده بود. در جایی دیگر می‌نویسد: «وقتی کتاب «گفت‌وگو در باره اسحاق‌پور» را به دست داشتم، رفت به خانه و نشست به خواندن… اصلا این آدم درد دانستن دارد و یا بیشتر، بیمار فرهنگ است. از من شنید که در ادμβورگ نمایشگاهی از سزان و پوسن دایر است. چند روز پیدایش نبود و بی‌خبر بودم. معلوم شد که برای دیدن نمایشگاه به ادμβورگ رفته و سه روز را با وجود بحران دیسک و درد شدید کمر، در نمایشگاه گذراند و برگشته.»

اسحاق‌پور همچنین دوستی نزدیکی با عباس کیارستمی داشت و دو کتاب درباره سینمای او تألیف کرد. در مقدمه ترجمه فارسی کتاب «کیارستمی، پشت و روی واقعیت» اسحاق‌پور می‌نویسد: «مرگ انگار همیشه ناپهنگام است. مرگ کیارستمی نیز، با به شرایطی که در مقاله درخشان «ژان لوک گدار، سینماگر زندگی مدرن» برای آثار آئی‌اش باقی نماند تا یا به عرصه وجود بگذارد؛ اما دریغ‌گویی و حسرت‌خواری چه بسا شائی نداشته باشند برای جبران این فقدان جبران‌ناپذیر». بی‌شک این گفته درمورد فقدان جبران‌ناپذیر خود یوسف اسحاق‌پور نیز صدق می‌کند؛ نویسنده‌ای با آثار پرشمار و ارزشمند در تاریخ اندیشه و هنر با حساسیت، هوشمندی و خرمگی یک نویسنده واقعی و در خدمت «تحلیلی» به‌غایت اندیشه‌ورزانه و شاعرانه.»